

زن از نگاه ناصرالدین شاه در سفرنامه های فرنگستان

قسمت آخر



دستخط ناصرالدین شاه را خواندیم که به انیس الدوله نوشته شده بود. ادامه آن را پی می‌گیریم.

ببری خان را دیدیم، [کربه عزیز شاه]

نالان و غمناک آمد پیش من مرا که دید دلش باز شد، چشمش باز شد، بسیار ذوق کسردم، انیس الدوله و غیره هم بودند (ص. ۵۰۰).

در سفر سوم هنگام بازگشت اندرون شاهی در قزوین به استقبال می‌آیند (البته برگزیدگان)؛ به امین السلطان گفتم شما باشید و خودم رفتم اندرون. وارد اندرون که شدم دیدم تمام افتادند روی پای ما، خواجه‌ها، کنیزها، کم مانده بود پای ما را له کنند، معرکه غریبی شد، خیلی شکر کردیم که الحمدلله اینها را به سلامت دیدیم (ص. ۱۲۴).

و باز در ورود تهران می‌نویسد:

... رفتیم اندرون، اندرون محشر غریبی بود،

شاهزاده خانمها، دام دنورها و سایرین را امپراطریس معرفی کرد، مثل زن ولیعهد ... و غیره ... زن امپراطور معلوم است پیر است و خوش صحبت و زن بساوقار بسیار استخوان‌داری است (ص. ۲، ص. ۲۶۵).

- با امپراطریس دست دادیم، بعد امپراطریس هم سایر خانمهای محترم را معرفی کرد، با آنها هم دست داده تعارف کردیم ... امپراطریس از آن وقت که دیدم [۱۱ سال قبل] پیرتر شده، دندانهای زرد شده، صورت لاغری دارد، امانت محترم و امپراطریس و مادر ولیعهد و خیلی شأن دارد (ص. ۳، ص. ۱۴۱).

دندانهای زن ولیعهد روس بد است، سیاه کثیف،

زنها، خواجه‌ها، دخترهای ما، نواده‌های ما، دایه‌ها، اولادهای کوچک ما، کنیزها، زنهای متفرقه که از بیرون آمده بودند، اندرون را پیر کرده بودند، طوری که راه نبود، ما را روی دست می‌بردند، فریاد و قال مقال غریبی بود، هر کس حرفی می‌زد و چیزی می‌گفت (ص. ۵، ص. ۱۲۴).

زنان بلند پایه فرنگستان

- روسیه: ... من و امپراطور هم خوب راه می‌رفتیم و صحبت می‌کردیم تا رسیدیم به اطاق زن امپراطور، داخل اطاق امپراطریس که شدیم امپراطور عقب ماند، برای احترام زنش، امپراطریس آمد جلو، دست دادیم، جلو افتادیم،

خراب، دندان خوب در روس کم دیده شد (۱. ص ۲۱۶).

مهمان پرنس اولدیمیورغ بودیم به ناهار ... دختر این شاهزاده زن نیکلا نیکلایویچ برادر امپراطور است که مهماندار و صاحبخانه بود، زن بدگلی است، میان سن، اما بسیار محترمه است (۱. ص ۲۰۱).

- زن حاکم حاجی طرخان آمد به حضور، زن میان سنی است، اما سابقاً بد نبوده است، زن چاقی بود، مدتی پاریس بوده است، فرانسه می دانست گفتند هرزه هم هست (۱. ص ۲۸۸).

- پرنس [منچیکوف در تفلیس] بعضی از زنهای محترمین را آورد معرفی کرد، از آن جمله زن وزیر عدلیه بود، زن بسیار خوشگل مقبول بلند قد توهمند رسای خوبی بود، پهلوی ما نشست، قدری صحبت کردیم (۲. ص ۱۲۱).

- زن حاکم مسکو که نایب دالغوروکی است زن شیرینی بود، گردن بند برلیان اعلائی داشت (۱. ص ۲۹۶).

- زن ولیعهد بیشتر از همه می رقصید، با گردن کلفتی غریب، سایرین همه به نوبه خوب رقصیدند، زناقت زیادی کردند (۱. ص ۳۰۸).

- زن گران دوک سرخ برادر امپراطور مرحوم، عموی این امپراطور بسیار زن میان بالای طنان سرخ و سفید، به اندازه، نه چاق نه لاغر، لطیف خیلی خوبی است، از خوشگلتهای خوب فرنگستان است، برعکس این پیره زن بسیار کثیف پدرسوخته نحس نحس، موهای سفید، لاغر دراز خیلی بدی هم بود که زن قسطنطنیه برادر امپراطور مرحوم عموی این امپراطور است. خود قسطنطنیه در قرم است. الحمدلله که از زنش دور است. زن گران دوک سرخ از شاهزاده خانمهای حسن در مشتاد آلمان است (۲. ص ۱۵۵).

- آلمان: ... صبح برخاسته رفتم دیدن امپراطریس آگوستا Augusta که تازه آمده است ... رفتم اطاق امپراطریس که در همان عمارت پادشاه است، زن پیری است، هفتاد سال دارد، بسیار بدگل است، بزک کرده بود، سفیدآب [زده بود]. ابروی نازکی سیاه جعلی درست کرده بود، گردنبندهای الماس برلیان خوب داشت، نشسته صحبت کردیم. زنگه زیاد حرف می زد. متصل و طور غریبی حرف می زد، مثل این که گریه می کند، ما را برد این اطاق آن اطاق گرداند، اسبابهای خوب داشت، بعد هر طور بود

از چنگش خلاص شده رفتم خانه ولیعهد دیدن زنش که دختر ملکه انگلیس است، دست راست زن ولیعهد یعنی ساعدش جای زخم کهنه داشت بسیار مکروه، چون لباس لخت پوشیده بود، اولاد اول پادشاه انگلیس است، بدگل نیست، خوب زنی است. (۱. ص ۲۲۴).

- زن بیسمارک [صدراعظم آلمان] بسیار بسیار بدگل است، بیچاره بیسمارک (۱. ص ۲۲۶).

- رفتم خانه بیسمارک به بازدید ... در اطاق زن بیسمارک [که] بسیار بدگل است نشسته بود، صدر اعظم بود، دختر بیسمارک که رسیده است بود، اما بدگل است ولی بی نمک نیست. (۱. ص ۲۲۹).

- دختر [سرجان] ملکم که پیش فتحعلی شاه رفته بود اینجا [ویسباد] بود، زن پیری کنده بود، اما دختری داشت بلند قد، بسیار بسیار خوشگل، هر دو حضور آمدند، صحبت شد، اینها حالا در پروس می نشینند. (۱. ص ۲۳۸).

- زن و دختر جنرال بوبین مهماندار را معرفی کردند، هزار رحمت به زن بیسمارک، عجب بدگلی بود، بیچاره بوبین، خودش نبود، امشب ناخوش شده است، دخترش هم بسیار بدگل بود. (۱. ص ۲۳۸).

- با امپراطریس دست داده احوال پرسی کردیم ... سه نفر از زنهای محترم پهلوی امپراطریس هم در اطاق بودند، اما همه بدگل بودند، خود امپراطریس هم بدگل بود، صورت دراز، قد بلندی به قدر قد من داشت و رنگ زرد، اما خوش صحبت و بسیار گرم و مهربان بود، روی صندلی نشسته صحبت کردیم (۲. ص ۲۱۶).

- زن ایلچی روسیه که مقیم ایتالیا است اینجا [یادن باد] به هواخوری آمده است، بدون شوهرش، به به چه زنی بود، مثل جواهر، چانه گرد، چشم و ابرو بسیار با حالت، بانمک، خیلی صحبت کردیم. (۲. ص ۲۹۲).

- زن کنت ویستوم ... نعوذبالله، مسلمان نشنود کافر نبیند، چنان که می بینید، اولاً سن خانم قریب به هشتاد است، در آن نهایت نهایت بدگلی است خانم که مافوق آن متصور نیست، در ایام جوانی هم خانم بدگل بوده است، کسی که در جوانی بدگل باشد در پیری معلوم است چه آدمی است، چشمهای کوچک مثل فیل کوچک، دماغش مثل خرطوم فیل کوچک، دهن فرو رفته، چانه بالا آمده، ابرو ابد نیست، چین روالی غیر النهایه، پیشانی بلند پرچین، موها رفته است به کله سر، به رنگهای مختلف، هفت رنگ بود ... این

ضعیفه با این تفصیل خودش را خوشگل می داند، غمزه می کرد، قر می داد، شکل خودش را به من نشان می داد، می گفت ببینید چقدر خوشگل است. خلاصه ... (۴. ص ۲۵۰ و ۲۵۱).

- اطریش: امپراطریس [اطریش] اتفاقاً زنی بسیار خوب، خوشگل خوش ترکیب بود و بسیار بسیار مهربان و برانزنده امپراطریس اطریش بود، اما مزاجاً قدری علیل است، از این جهت اکثر اوقات خود را در فصول اربعه در خارج پایتخت می گذراند، سن امپراطریس به نظر من سی و پنج آمد، امپراطریس بسیار زن غمگین بود، با وجود عیالی مزاج بسیار خوب بود، خوش ترکیب، خوش گیس، دلچسب، با قر و فر ما را که دید یک دفعه وارفته نگاههای عجیب می کرد و می گفت بسیار افسوس دارم که چرا این چند روز که اینجا بودی نیامدم، لیش را می گزید، گفت خواهش یک صورت عکس شما را دارم، گفتم صبح می فرستم، بسیار صحبت شد (۱. ص ۳۵۲).

- زن تازه که برادر امپراطور گرفته است بسیار بسیار خوشگل است، خیلی خوب است، بر پدر آلمانها لعنت که همه خوشگل هستند (۱. ص ۳۵۲).

- امپراطور اطریش فرانسواژوزف با انیفورم سفید و شلوار قرمز با تمام شاهزاده های خانواده سلطنت و ... و ... در کار حاضر بودند، زن امپراطور اینجا نیست در لیش است، بزرگ زنهای اینجا حالا زن آرشیدوک لویی برادر امپراطور است که اینجا حاضر بود. از شاهزاده خانمهای پرتقال است، زنی است که خوشگل نه بدگل، نه جوان، نه پیر، نه بلند، نه کوتاه (۲. ص ۳۱۸).

- زن ولیعهد خیلی یواش و تودماغی و بد حرف می زند که آدم نمی فهمد چه می گوید، پر حرف هم هست (۳. ص ۳۱۹).

- هلند: زن حاکم [آمستردام] که مانام تین هون است آمد جلو دست دادیم، رفتیم بالا ... زن حاکم دست راست ما نشسته بود، پیر است، پنجاه و پنج سال دارد، بدگل است، پر حرف می زد، دست و بازو و سینه و ساعدش تمام باز بود، چاق و سرخ سفید بود، تعجب است، این زنهای فرنگی با وجود پیری تن و بدنشان سرخ و سفید چاق خوب مثل آدمهای چهارده ساله می مانند، خیلی شبیه بود به خواهرهای تاج الدوله، اگر آنها هم



این قدرهاست، دندانهایش هیچ عیب نکرده است، قدش کوتاه است، گردن کوتاه کلفتی دارد، بسیار بسیار بشاش و خوش صورت است و مؤدب (۱. ص ۲۵۷ و ۲۵۸).

- خود الماس [کوه نور] را در لندن تراشیده برلیان کرده‌اند، ملکه سنجاق سینه کرده به سینه می‌زند، روزی که به ویندزور برای وداع ملکه رفته بودم به سینه‌اش زده بود، بسیار الماس خوبی است (۱. ص ۲۸۲).

- [۱۶ سال بعد]، ملکه و دخترهایش و دام دنورها همه در پای پله ایستاده بودند، ملکه عصای سیاهی در دست گرفته لباس سیاهی هم پوشیده بود، مختصر جواهر و مروارید هم به خود زده بود، پیاده شده با ملکه دست داده خیلی تعارفات، معانقه گرمی به عمل آمد. بعد عصای خود را به یکی از دام دنورها داده دست ما را گرفته از پله بالا رفتیم. حقیقتاً این وضع ملکه به نظر من خیلی با عظمت آمد. ملکه خیلی پیر شده، پله‌ها هم زیاد، ما هم با احتیاط بالا می‌رفتیم ... گذشتیم به اطاقی که شانزده سال قبل همان جا

صاحب کارخانه است مثل یک امپراطریس به این حرمت می‌گذاشتند، احترام زنها در فرنگستان چیز غریبی است (۲. ص ۲۲).

- انگلستان : صبح از خواب برخاسته رفتیم برای قصر ویندزور Windsor که مقر ملکه ویکتوریای انگلیس است ... دم قصر زیر پله پیاده شدیم، ملکه تا زیر پله استقبال کرد، پایین آمده دست ملکه را گرفتم، بازو دادیم رفتیم بالا ... ملکه برخاسته به دست خودشان نشان به ما زده و حمایلش را انداخت ... نشانی که دادند مکمل به الماس بود ... خلاصه نشان را با تعظیم زیاد گرفته ملکه ما را بوسه داد، ما هم او را بوسیدیم . نشستیم . من هم نشان و حمایل اختراعی آفتاب را مکمل به الماس با نشان تصویر خردم الماس به ملکه دادم، او هم با کمال احترام قبول کرد و زد به خودش. ملکه پنجاه و پنج سال چیزی بالا دارد، حالا هم برای شوهرش سیاه می‌پوشد، اما بسیار خوش بنیه و فربه و سرخ و سفید است، هیچ معلوم نیست که سالش

لخت بشوند همین طور می‌شوند (۲. ص ۲۵۸).
- بلژیک : زن پادشاه [بلژیک] از شاهزاده خانمهای نمسه اطریش است اصلش از اهل مجار است، در نظر اول خوب به نظر می‌آید، اما هر چه دقت بشود بدگل می‌شود، اما سرخ و سفید چاق به اندازه است و بسیار مهربان، نزدیک به پیری است، جوانی خوب بوده است حالا هم خوب است، حالتی دارد.

- زن برادرش [پادشاه بلژیک] از شاهزاده خانمهای پروس است چندان خوشگل نیست، زیاد از حد به دختر سالار شبیه است، اما سفید و خوش اندام است (۱. ص ۲۴۸).

- [لیژ بلژیک] دست چپ من پادشاه نشسته بود، پهلوی او زن گرای نر [رئیس کارخانه] سرنگ‌سازی شهر لیژ] نشسته بود ... زن گرای نر خیلی زن تلخی بود و بدگل چشمهای درآمده آبی داشت، سرخ و سفید بود اما بدگل ، پادشاه خیلی با زن گرای نر صحبت و اظهار تلاف می‌کرد. مسئله زن و احترام به آنها در فرنگستان چیز عجیبی است، مثلاً این زن یک زن

رفتیم، وارد شدیم با ملکه در روی نیم تختی نشستیم، ملکم خان ترجمه می‌کرد و صحبت کردیم، بعد ملکه چند نفر از اعیان را معرفی کرد (۴ ص ۴۱).

- زن لرد سالزبوری بسیار زن محترم قد کوتاه پلنیک دان عاقل خوبی است، تمام فنون پلنیک را می‌داند، در حقیقت وزیر خارجه است (۴ ص ۴۱).

- برخاسته رفتیم به اتاق زنها، آنجا یک شطرنجی روی میز حاضر بودم، پرسیدم از شماها کی بازی می‌تواند بکند، زن لرد سالزبوری که زن پیر ناقلای غریبی است و با آنکه سنی دارد خوش بنیه و گردن کلفت است او گفت من حاضرم. نشستیم، شروع به بازی کردیم، با اینکه هم خود زن سالزبوری شطرنج می‌دانست، و هم سایر اعیان و اشراف انگلیس بودند و به او یاد می‌دادند، چند بازی طول نکشید او را مات کرده و بازی را از او بردم (۴ ص ۶۷).

- فرانسه: صدر اعظم زنش را معرفی کرد، زنش بسیار زن متعفن پیر بسیار بد کثیف بود، دستی به خانم دادیم و بعد بازو به بازوی او دادیم، داخل یک اتاق دیگر شدیم که آنجا زنها خیلی بدگل‌تر و بدتر بودند، تمام هم زنها و زرا بودند، همه کثیف و بدگل و متعفن، بخصوص زن وزیر داخله که خیلی بد و متعفن بود. این زنها را معرفی کردند، مجبوراً با همه دست دادیم و همین طور بازو به بازوی زن صدراعظم داخل اتاق شام شدیم (۴ ص ۱۸۹).

زنهای کوچک و بازار در فرنگستان

ناصرالدین شاه در طول هر سه سفر توجه خاصی به زنان هر دیار داشته، چه به طور جمعی و توصیف آنها و چه گزینش و توصیف کسانی که زیاده از حد مقبول طبع تنوع طلب شاهانه قرار می‌گرفته‌اند یا برعکس. نیلأ به نقل زنان زیبا، زنان بدگل و ... و کنیزکانی که خواسته بود از زبان و قلم شاه پرداخته می‌شود: - وارد حاجی طرخان شدیم، صبح که برخاستیم چشمم را باز کردم دیدم از دریای بزرگ خلاص شده به رودخانه وسیعی که اسمش ولگاست رسیده‌ایم و عجب صفایی دارد ... زنها اینجا مثل تهران و عراق همه چارقد دارند و بسیار بدگل و کثیف هستند. (۱ ص ۲۸۵).

- تقلیس: زنهاى نجباى گرجى از اطراف و

بیلایات جمع شده بودند، برای تماشا آمده بودند، در میانشان خوشگل زیاد بود، زنهاى گرجى به خوشگلى معروف هستند، لباس زنهاى گرجى هم بسیار قشنگ است، شبیه لباس زنهاى فرنگ است، اما اختلاف زیاد دارد و می‌توان گفت قشنگ‌تر است. (۱ ص ۴۸۱).

- نخجوان: دخترها و زنهاى ارمنى و مسلمان خیلی خیلی خوشگل داشت، بسیار خوب بودند (۲ ص ۲۳۸).

- تا رسیدیم به نخجوان ... امین السلطان پیغام داد که یک دختر بهمین میرزا اینجاست می‌خواهد شما را ببیند ... دیدم زن بسیار خوشگل گردن و سینه باز با چارقد زری، زیر جامه بلند زری، یک نیم تاج الماس بسیار بزرگی اعلی به سرش، انگشتر زمرد دور فیروزه به کله سرش زده، انگشتر زیادی در دستهایش بود، وارد شد و هیچ از مردها ملاحظه نکرده بنا کرد به صحبت کردن، زبان روسی و ترکی و فارسی می‌دانند، مادرش چرکس است ... (۵ ص ۷۲ و ۷۲).

- روسیه - پطروف: خانهای بسیار بسیار خوشگل داشت، تنوی باغ تنوی خیابانها می‌گشتند، مثل پری، اما چه فایده چه فایده (۱ ص ۳۱۰).

- روسیه - آقستفا: ... زن خوشگل هیچ نبود و من ندیدم، مگر یک زن بسیار خوشگل که با یک زن پیری که نمی‌دانم مادر یا خاله‌اش بود که هر دو مدتی در جلو واگن ما ایستاده بودند و بسیار زن خوشگل بود، مثل زنهاى خوبى که در فرنگستان دیدیم بود، خیلی نقل داشت (۵ ص ۵۵).

- ولاد قفقاز - شهر کیس لاکل: یک زن فرنگی در آنجا دیدم که کلاه سبزی در سر داشت، به قدری خوشگل بود که حساب ندارد، اگر هزار امپریال می‌فروختند من می‌خریدم، هیچ به این خوشگلی آدم نمی‌شود. زنهاى اینجا چندان خوشگل نیستند مثل قالموق می‌مانند، نمی‌دانم این زنکه کجا بود که آنقدر خوشگل اتفاق افتاده بود (۳ ص ۱۳۰).

- ریازان: ... اینجا یک زن سفید خوشگل خوش اندام خوش چشم و ابرویی که تور سیاه در رو داشت دیدیم، فتبارک الله احسن الخالقین (۲ ص ۱۳۲).

- لهستان - ورشو: رفتیم [به اکسپوزسیون زنها] ... زنها و دخترها همین طور فال فال

نشسته بودند، جاهای مخصوص داشتند. [به] انواع صنایع حرف و ... و غیره و غیره مشغول بودند ولی صنایع عمده و اکسپوزسیون صحیح خلقت خوشگلی و مقبولی آنها بود که در حقیقت اکسپوزسیون خوشگلهای بود، الحق چند نفر خوشگل داشت که خیلی نقل داشت، افسوس که دست ما به آنها نمی‌رسید. خلاصه، همه جا را گردش کردیم، دخترها دور ما را گرفته بودند، می‌خندیدند و حرف می‌زدند (۲ ص ۱۶۲).

- دختر یهودی خوشگلی که دیشب در تأنر دیده بودیم با برادرش آمده بود، دم در میرزا رضاخان آنها را آورد. در باغ نشستند، خیلی می‌خواست پیش ما بیاید، ما حقیقت نخواستیم، گفتیم برو، پنج امپریال با دو اشرفی که صورت خودمان را داشت با پنج شش دوهزاری ایران به او دادیم رفت، خوشگل دختری بود و زیاد، میل داشت به حضور بیاید، نخواستیم ...

- دختر یهودی که پنج شش امپریال اشرفی به او دادیم ... او را مایوس نمی‌کردیم [بهرتر بود] می‌آمد. او را تماشا می‌کردیم، دست به بازو و صورت او می‌زدیم و شوخی می‌کردیم، بد نبود حقیقت خطب شد، پول مفتی گرفت و رفت، حیف شد (۲ ص ۲۰۵).

سرحد بین مجارستان و ارمنستان: اهالی اینجاها بسیار کثیف و رعیت فقیر بدلباس دارد، چرک و زنها هم مثل دهاتهای ایران چهارقد رنگ به رنگ در سر دارند ... زنها خوشگل نیستند، بعضی سفید و مثل ترکمان هستند (۵ ص ۲۱).

- مجارستان: ... جمعیت زیادی آنجا جمع شده بودند، باز زنهاى کوتاه قد و غوزی، چشم درد کن خیلی دیدیم. این مجاریها فرنگی زورکی هستند، هیچ به فرنگی نمی‌مانند، خودشان یک مملکت دیگری هستند، به زور خودشان را فرنگی کرده‌اند، به عینه مشرق زمینی هستند، اما زن خوشگل و آدم خوشگل هم که توی اینها پیدا می‌شوند خیلی نقل دارند و خوب هستند. (۵ ص ۱۱).

- هلند: ... زنهاى بسیار خوشگل دیده می‌شود، باز زیاد خوشحال هستند و از آمدن ما اظهار شغف می‌کنند، می‌خندند (۲ ص ۲۸۲).

- زنهاى خیلی خوشگل، دخترهای خوشگل در آنجا زیاد دیده می‌شود، به خصوص کنیزها که همه لباسهای مخصوص دارند شناخته می‌شوند، همه جوان و خوشگل، دو دختر بودند

- ... زنهای بسیار خوشگل امروز در باغ وحش دیدم، به حسام السلطنه تعریف می‌کردم، شعر مناسبی خواند:

باغ تفرج است و بس میوه نمی‌دهد به کس
جز به نظر نمی‌رسد سیب درخت قامتش
(۱ ص ۲۲۷).

- ... شهری نیست که دل را بزند [منظور ویسباد است]، یک گوشه بسیار خوبی است برای عشاق و اهل عیش، زنهای خوب، خانمهای خوشگل در این خیابانها و چمنها و کوهها، پیاده، سواره با کالسکه مثل پری در گردش هستند، در حقیقت شهر پریان است (۱ ص ۲۴۰).

- ... زنها دستمال تکان می‌دادند، از اطراف گل به کالسکه‌ها می‌ریختند، اظهار شادی می‌کردند و به قدری زنهای خوشگل و دخترهای مقبول در اینجا دیدیم که در هیچ جا ندیده بودیم، حقیقتاً خوشگل بودند ... یک صف زن خوشگل ایستاده بودند، ما یک تفنگ چخماقی را خواستیم امتحان کنیم رو به آنها قراول رفتیم و پایه چخماق را کشیدیم، زنها ترسیدند، فرار کردند، فریاد زدند، خنده شد، بامزه بود، بعد تماشا کردیم
(۲ ص ۲۴۰ و ۲۴۲).

- انگلیس: (لندن - ۱۲۹۰ استقبال)، خلاصه معرکه غریبی بود، من متصل با سر و دست تعارف می‌کردم، آدم و تماشاچی تمامی نداشت، جمعیت این شهر را ۶ کرور نفس می‌گویند. زنهای بسیار بسیار خوشگل دارد. اما نجابت و وقار و سنگینی از روی زن و مرد می‌ریزد (۱ ص ۲۵۴).

- (در توصیف ویندوزور): آنقدر با صفا بود که حساب نداشت، یکباره از پشت و وسط این گلها دخترها و خانمهای خوشگل مثل پری بیرون می‌آمدند، باز پنهان می‌شدند (۱ ص ۲۵۸).

- (لندن باغ وحش): زن و مرد زیادی بود، زنهای خوشگل الی غیرالنهايه همه نزدیک ما بودند ... دو نفر زن خوشگل دو دقع دویده آمده دست ما را گرفتند مثل چمبیک [؟] من خندیدم، زن و مرد همه خندیدند (۱ ص ۲۶۲).

- (لندن باغ مخصوص چزیک): زن خوشگل خوش لباس زیاد از حد بود، زیاد، خیلی آدم حیران می‌شد (۱ ص ۲۷۶).

- (حرکت در راه منچستر): ... در اینجا قدری ایستادیم، زنهای خوشگل دیدیم، دو دختر بسیار خوشگل آنجا دیدیم، قدری شباهت به زن ترکمن داشتند، اینها اغلب شباهت به ترکمن دارند و بر حسن آنها می‌افزاید (۴ ص ۱۲۰).



زبیده خانم (امین اقدس) یکی از زوجات ناصرالدین شاه بود. جواهر آلات، یک مقدار نقدینه و خوراک شاه به دست او بود. و بسیار زن امین و درستی بود از این حیث بیشتر طرف تقرب بود (و) اصلاً گروسی بود ...

همراهی می‌کردند، آدم دیوانه می‌شد
(۱ ص ۲۲۲).

- ... یک زن چشم و ابرو سیاه ابروی پیوسته توی کالسکه دیدم که از اول آمدن فرنگ الی حال به این خوبی زن ندیده بودم، بسیار افسوس خوردم، بعضی از زنهای فرنگ حالا مثل ایرانیها چتر می‌زنند. آنقدر خوب است که حساب ندارد
(۱ ص ۲۲۷).

- ... زن معتبری که خوب پیانو می‌زد آوردند، زن سفید خوش قامتی بود، قدری پیانو زد
(۱ ص ۲۲۸).

- ... زنهای خوب بود، به خصوص دختری بود که همچو چیزی نمی‌شود، واقعاً حسرتش در دل ماند، دختر قوسنوس بلجیک است، بسیار دختر نازنینی بود، بسیار نگاه خوب داشت
(۱ ص ۲۴۲).

که مجدالدوله نشان کرده بود به ما نمود، زیاد خوشگل نبودند، مجدالدوله اینها را دیده بود، واله شده بود، به طوری که می‌گفت مرخصی بگیرم پیش اینها بمانم، خیلی خندیدیم، این دخترها را دیدیم که در کنار رودخانه و خیابان می‌دویدند که از راه دیگر باز به اسکله جلو ما بیایند و خیلی تند و چابک بودند که هیچ وقت در ایران ندیده‌ایم دختر این قدر تند و چابک و نفس‌دار باشد، مگر گاهی در دهات و بیلاقتها مثل پشند و غیره دیده شود دختر این طور بدود
(۲ ص ۲۶۸).

- بروکسل: در شهر [بروکسل] زن خوشگل هیچ ندیدم، بسیار عجیب است، خلقت اینجا از زن مرد بدگل است (۱ ص ۲۴۹).

- آلمان: ... توی خیابانها از لای درختها زنهای بسیار بسیار خوشگل با خنده‌های خوب

- **فرانسه:** (پاریس اکسپوزسیون)، تمام صاحب دکانها زن بودند و بدگل، پاریس زن خوشگل خیلی کم است، زن و مرد پاریس تمام شبیه هستند به ایرانیها، اخلاقشان، رنگشان، وضعشان، چته‌شان، همه چیزشان شباهت به ایران دارد، آن بنیه و خوش ترکیبی که در انگلیس و روس دیدیم هیچ اینجا دیده نمی‌شود (۳. ص ۱۸۷ و ۱۸۹).

- باغی در پاریس است که اسمش را مابیل می‌گویند ... جمیع زنهای هرزه شهر پاریس هر شب اینجا هستند، با رختهای خوب بزرگ کرده (۱. ص ۴۱۸).

- [در فرانسه]، هر خانواده و خواهرها و مادر همه یک جور و یک رنگ لباس می‌پوشند، در فرنگ، مثلاً چهار خواهر است، هر چهار مثل هم باید لباس بپوشند، چیز خوبی است این رسم (۱. ص ۴۱۵).

- ... جرمن باپس جواهری ... اینجا بود، زن بسیار خوب مقبول خوشگلی داشت که الحق دسته گلی بود توی پارک راه می‌رفت. زن طننازی بود چشم کبودی رنگ پریده‌یی که با آن رنگ پریده یک آب رنگ خوبی داشت و خیلی جلوه می‌کرد (۴. ص ۲۳۰).

- **اطریش:** امروز باید برویم به شهر وین ... زن خوشگل هیچ ندیدم، بسیار کم، به ندرت، آنچه مرد و زن و بچه امروز دیدم همه کثیف و رنگهای پریده و اغلب ناخوش برص و جذام داشتند، اغلب فقیر بودند، مثل اهالی شهر زنجان خمسه به نظر می‌آمد (۱. ص ۴۴۴).

- ... در شهر Linz کالسکه‌ها ایستادند ... عجب زنهایی دارد این مملکت که در هیچ جای دنیا دیده نشده است، دیگر حسن و قشنگی و مقبولی از مملکت نمسه (اطریش) بالاتر در جایی نیست. آدم این زنها را می‌دید بی‌اختیار دیوانه می‌شد، خلاصه بر پدرشان لعنت که همه را دیوانه کردند ... آنقدر زن خوشگل سر راهها دیده شد که به حساب نمی‌آید، معرکه غریبی بود. این قدر زن خوشگل نمی‌دانم از کجا آمده است، لاله‌الاله (۱. ص ۴۳۰).

- **سوئیس:** زنها و خانمهای بسیار بسیار خوشگل اینجا بودند، از اهل ینگ دنیا و انگلیس و غیره اینجا به سیاحت می‌آیند، اهل بلد و غربا خیلی بودند (۱. ص ۴۲۴).

زنهای تماشاخانه و تئاتر در فرنگستان

- **روسیه - تفلیس:** زنهای محترمین روسی و گرجی تفلیس با لباسهای رسمی نشسته بودند،

دو زن ایرانی هم از خوانین گرجستان نشستند بودند، یک مادر بود که پیر بود، یک دختر هم داشت، دختر نه چندان بدگل بود، نه چندان خوشگل، رو هم نمی‌گرفتند (۳. ص ۱۲۱).

- خلاصه تماشاخانه کوچکی است، زنهای صاحب منصبان روس و دختران آنها، بعضی از زنهای گرجی در دور بالای تماشاخانه نشسته بودند، همه لخت، سینه‌بان، هفت هشت زن خوب داشت، به قدر یک ساعت و نیم بازی درآوردند، یک زن بسیار فربه گردن کلفت مجسمه سنگ شده بود، آواز می‌خواند (۲. ص ۲۵۵).

- **مسکو:** زنهای رقص زیاد، یکی یکی، دو دو، چهار چهار صد صد به رقص افتادند، این رقص و بازی را باله می‌گویند، دو نفر از رقاصها، خیلی خوب می‌رقصیدند و خوشگل هم بودند، یکی رقص اول است، گفتند با حاکم رفیق است (۱. ص ۲۹۴).

- زنهای فرنگی در طبقات بالا لخت نشسته بودند که دست و سینه و پشت همه باز بود و خیلی زنهای خوشگل بودند (۲. ص ۱۲۷).

- شب را رقص تماشاخانه، باله دادند یعنی مجلس رقص و تقلید بدون حرف زدن مثل لال بازی، یک نفر رقص خوبی است که پنج سال پیش از این هم که اینجا آمدم می‌رقصید باز بود رقصی می‌کرد، اما بسیار لاغر و بدگل و چهل سال دارد، معشوقه حاکم است (۲. ص ۲۶۴).

- **پترزبورگ:** الکسی پسر امپراطور آمد به اتفاق رفتیم تماشاخانه اپرای روس ... ساز و آواز است و رقص، بسیار بسیار خوب خوانند، بسیار خوب رقصید، جادوگرها بازی درآوردند ... و زنهای خوشگل زیاد با لباسهای خوب (۲. ص ۲۶۷).

- **لهستان - ورشو:** باله بود، بسیار خوب بازی درآوردند، رقاصهای پولونیز، بسیار بسیار خوشگل داشت، خوب رقصیدند، رقص اول اینجا مثل مال مسکو و پتر لاغر و بدگل بود، قونسول فرانسه که در اینجا است و ریش توپی دارد و به ایلخانی بسیار شبیه است، عشق به این رقص اول دارد، چهار نفر دختر که از یک خانواده و خواهر بودند در آخر قطار لژ ما نشسته بودند، مادرشان مرده است، پدر دارند، صاحب دولت هستند، دخترها شوهر نرفته‌اند، به میل خودشان زندگی می‌کنند، قبای آسمانی رنگ هر چهار نفر پوشیده بودند، ساعدها و سینه‌ها باز مثل حوری بهشت نشسته بودند، چشم ما که به آنها افتاد دیگر دوربین را برداشتیم به طوری که خودشان هم فهمیدند و غمزات غریب می‌کردند. (سیر نمی‌شود نظر بس

که لطیف منظری). در حق اینها شیخ مرحوم گفته است، خلاصه الی آخر به تماشای آنها گذشت و الی صبح افسوسها خورده شد (۲. ص ۲۷۶).

- پرده اول بالا رفت، رقاصها آمدند، یک رقاص تازه که اسمش مادمازل بریجی است هشت روز است از ایتالیا آمده، ناخوش بوده است، امشب آمده است اینجا که برقصد، بسیار رقص خوش لباس، استاده، ماهر، خوشگل خوبی بود (۳. ص ۲۰۱).

- **مجارستان:** در لژهای تیاتر زنهای بسیار خوشگل خوب نشسته بودند، جمعیت زیادی در تئاتر بود، دو سه پرده بالا رفت، رقاصها خوب، بازی‌گرهای خوب، خوش لباس ممتاز داشت که لباس بسیار خوب پوشیده بودند و خوب می‌رقصیدند، یک رقاص ایتالیایی بود اگرچه خوشگل نبود اما خیلی طنز و خوش قامت و خوب بود، در علم رقاصی مهارت داشت، سالی شش هزار تومان اجیر شده است که اینجا می‌رقصد (۵. ص ۱۲).

- **بلژیک:** خلاصه امشب به تماشاخانه رسمی رفتیم، با پادشاه و زن پادشاه نشسته ... در میان همه این تماشاخانه زن خوشگل بسیار کم بود ... زنها رقصیدند اما یک نفر خوشگل نبود (۱. ص ۲۴۹).

- **آلمان - یادن باد:** زن زیادی پیر و جاهل نشسته بودند مرد هم بود، پشت سر یک دسته سازنده‌چی بود، ما همه رفتیم بالای سر زنها، مرتبه بالا صندلی گذاشته بودند، نشستیم، اول مجلس قدری به سکوت گذشت، سپهسالار می‌گفت خانمها خجالت می‌کشند که رقص کنند گفتم ابتدا بکنند و هیچ خجالتی نکشند، ساز زدند و از دور تالار زنها و مردها برخاسته به نوبت می‌رقصیدند، بسیار بسیار با تماشا محلی بود، اما قدری گرم بود، آخر رویشان باز شد، معرکه کردند. ملکم خان، شیخ محسن هم با ناصرالملک، عضدالملک و غیره آخر رسیدند، ملکم و حاجی محسن خان را هم گفتم رفتند رقصیدند، خیلی خنده داشت (۲. ص ۲۹۲ و ۲۹۴).
- دسته دسته جوربه جور رقص می‌کردند، دخترها، کاکاسیاه و آدمها با لباسهای مختلف، اما اکثریها خیلی خوشگل بودند. از رقاصهای پترن بورگ و ورشو خیلی بهتر بودند، یک دختری که اول آکتیسی بود زیاد تعریف داشت، به اسم دنی راست و روچیلد معروف که در وین است به این میل زیاد دارد، در سال البته بیست هزار تومان خرج این دختر می‌کند (۲. ص ۲۲۹).
- **انگلیس - لندن:** اپرا بود، ساز و آواز خیلی خوب و مطبوع بود، خواننده‌ها خوب خواندند،

دیدار ما در یازدهمین نمایشگاه کتاب

نشر بوته برای اولین بار منتشر می‌کند

کلیات دیوان حافظ

فارسی و انگلیسی



شمیز ۳۵۰۰ تومان

زرکوب ۳۹۵۰ تومان

با واریز مبلغ مورد نظر به حساب جاری ۵۱۰۸۵۱۰۸ کد ۱۴۴ بانک

رفاه کارگران شعبه پردیس و ارسال اصل فیش، کتاب به

آدرس شما فرستاده خواهد شد. تهران ص پ ۱۶۵۹-۱۴۱۵۵

نشر بوته

۸۰۵۰۲۰۹

تجربه در خدمت زیبایی

فقط در ۲ جلسه تلفن ۶۶۷۶۳۷۲

رفع افتادگی صورت و غنغب، گونه گذاری بدون عمل جراحی و درد،

برطرف نمودن جوش صورت، لک، جای جوش، چین و چروک صورت،

چاقی و لاغری، رفع هر نوع شوره سر و کم‌پشتی مو

آرایش دائم و آموزش موارد فوق

بازگشت از مسافرت

کلاسهای جدید آشپزی مکزیکی - ایرانی - فرانسوی - چینی

و هندی و کلاس انواع پیتزا - انواع لازانیا و انواع کیکهای پنیری

شیرینی‌های خشک و شیرینی‌های تر و تزئین سبزی و میوه

شروع بکار نموده

ایراندخت تلفن: ۸۷۹۹۴۶۰ - ۸۷۸۷۴۴۹

یکی مادام الیانی بود از اهل امریک، خوب خواند، آن دفعه هم که انگلیس آمدم همین جا خواند، حالا هم همان طور می‌خواند. آن وقت که جوان بود ولیعهد او را دوست می‌داشت (۳ ص ۴۲).
- ایرانیها پشت سر ما تک تک میان زنها و مردها نشسته بودند، مگر ابوالحسن خان تنها افتاده بود و در جایی که اسباب خنده ما شده بود در یک طرف همه زنها بودند و دخترها. در این میان ابوالحسن خان گردن کشیده نشسته بود، خیلی خنده داشت (۴ ص ۵۳).

- ... تماشاخانه بسیار بزرگ خوبی بود ... در حجرات پایین زنی بود، جواهر و الماس زیادی به کار برده بود که زندهای ولیعهدها و سایر شاهزاده خانها نداشتند، ولیعهد انگلیس گفت این ... است، از اهل پاریس است، اسمش مادام هوسار است، چندان خوب نبود، بد هم نبود، اما وقتش گذشته بود، در جاهلی باید خیلی خوب بوده است (۱ ص ۲۶۲).
- ... پتی که از خواننده‌های معروف فرنگستان است مخصوصاً فرستاده بودند از پاریس آورده بودند، آمد خواند، واقعاً بسیار بسیار خوب خواند، خوشگل بسیار خوش ادا، ۵۰۰ تومان برای امشب گرفته بود بخواند (۱ ص ۲۶۲).

- ایتالیا : تماشاخانه بسیار خوب قشنگ مقبولی است، نه بزرگ، نه کوچک، پنج مرتبه، چراغ گاز زیاد، جمعیت زیادی بود، زندهای بسیار بسیار خوشگل بودند که هیچ جا ندیده بودم. بخصوص یک دختر یهودی پرپول معتبری بود که آدم از نگاه کردنش دیوانه می‌شد. خلاصه خواندند، رقصیدند، پرده بالا رفت، خواننده اسمش اوربان Urban بود، بسیار خوشگل بود، بسیار خوب هم می‌خواند، از اهل ینگلی دنباست، جوان بود، گفتند شوهر دارد و دو روز دیگر به پطر می‌رود که آنجا بخواند، برخاسته آمدم منزل. (۱ ص ۴۲۰). □

منابع:

۱. سازمان اسناد ملی ایران، اسناد بیوتات.

۲. سازمان اسناد ملی ایران، اسناد بیوتات.

۳. ناصرالدین شاه روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان به کوشش، دکتر محمد اسماعیل رضوانی، فاطمه قاضیه، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱، ج ۲، چاپ اول ۱۳۶۹، ج ۱، چاپ اول

۴. ناصرالدین شاه، روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان، به کوشش دکتر محمد اسماعیل رضوانی، فاطمه قاضیه، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱، ج ۲، چاپ اول

۵. ناصرالدین شاه، روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان، به کوشش دکتر محمد اسماعیل رضوانی، فاطمه قاضیه، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۲، ج ۳، چاپ اول